



## ناگامی های سیبویه

نگاهی کوتاه به سرگذشت زنبوریه از دیدگاه سیاست

در سراسر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، هیچ تازی‌دان برجسته‌ای مانند سیبویه دستخوش بازیچه‌ی بازیگران دانشمند یا به سخن دیگر دانشمندان دست‌پرورده‌ی فرمانروایان قرار نگرفته است. نگاهی به این سخن که حتی زندگی‌نامه‌ی او در لابلای نشانه‌های نکوهیده‌ی سیاسی گم شده است، و اگر اندکی هم به جای مانده است رنگ ساخته است، نشانگر این حقیقت تلخ تاریخی است.

بازگشت سیبویه از دانش فقه و حدیث به نحو و زبان خود، به تنهایی می‌تواند بیانگر کوشائی و نوآفرینی او باشد؛ کوششی که «الکتاب» را پدید آورد و نام «قرآن نحو» را به خود ویژه ساخت<sup>۱</sup> و بررسی و کوشش دانشمندان تازی‌دان هم‌روزگار او و سده‌های واپسین را، بدان امید که نام آنان با الکتاب بلند آوازه گردد، به دنبال آورد.<sup>۲</sup>

سیبویه دوران کودکی را در شیراز گذراند و پدرش او را به بصره برد. در آغاز زندگی دانشی خود خواهان فقه و حدیث بود و نزد حماد بن سلمه به فراگیری حدیث پرداخت و حماد بن سلمه حدیث‌دانی نحوی به شمار می‌آمد.

پس از چندی روح پویشگرانه‌ی سیبویه او را به انجمن‌های درسی کشانید که در مسجد جامع بصره برپا می‌شد. افق‌های تازه‌ای از فرهنگ همگانی اسلام، بر ابردیدگان پویای او، باز شد؛

\* آقای محمد حسین ساکت از قضاة دانشمند

تا آنجا که این گستاخی را بدو بخشید تا روزی از استادش، حماد بن سلمه، خرده گیرد.

روزی حماد بن سلمه، یکی از حدیثها را بر سیبویه می نویساند. به حدیث و سخن پیامبر (ص) رسید تا آنجا که «... لیس ابوالدرداء...» سیبویه «لیس ابوالدرداء» خواند، به این گمان که ابوالدرداء «اسم» لیس است. حماد گفت: سیبویه نادریست گفتی، کور خواندی! لیس در اینجا استثناء است. دیگر روز سیبویه پیش حماد آمد و چنین گفت: «آیا هشام بن عروه، از پدرش، درباره‌ی مردی که به هنگام نماز ازینى او خون آمد، به تو چیزی گفته است؟». [رعف (بروزن ضرب) را به ضم عین خواند]، حماد پاسخ داد: «اشتباه کردی! زیرا رعف به فتح عین است نه ضم». آنچه از این بازگویی برمی آید اینست که برتری طلبی سیبویه او را رویاروی استادش قرار می دهد و در نخستین ناکامی کوچک، ولی پندآموز، درمی یابد که حدیث نمی تواند تشنگی جاه طلبی و ناباوری او را پاسخ گو باشد.

این برداشت با آنچه شنیده ایم و یا خوانده ایم، و شاید پیوسته ناتوانی او را در فراگیری حدیث و فقه نمایشگر است، به راستی، دوگانه می نماید. حقیقتی که رخ می نماید اینست که يك «جهش» او را به راهی دیگر راه گشاست و هم این تصور که بازگشت سیبویه از فقه و حدیث به دانش نحو به انگیزه‌ی تدوین نبودن فقه چهره بسته نادرست است؛ چرا که دانش فقه تا آنجا که تاریخ حقوق اسلامی بازگو می کند - پیش از نحو - در قالب هایی اساسی ریخته شده بود. ابویوسف، هم روزگار سیبویه، شاگرد ابوحنیفه و از حقوق دانان نامی بود. گسترش قیاس در فقه اسلامی - و کاربرد نخستین آن به دست ابوحنیفه و ج اندپشمندی دانش فقه و تا اندازه ای حدیث را نشان می دهد. گذشته از آن، کارکرد سیبویه در نحو نمی تواند کمتر از دیگر رشته های دانش اسلامی دانش های پیوسته به قرآن مجید - به شمار آید؛ از اینرو سیبویه می توانست در فقه و حدیث هم برجسته و پیشوا گردد. این جهش او را به نوآوری واداشت و نخستین ناکامی او در انجمن درسی حماد بن سلمه انگیزه‌ی راستین این جهش به شمار می آید.

سیبویه از حماد بن سلمه روی برمی تابد و به خلیل - تازی دان شاعر منش - می گراید. گرمی انجمن درس خلیل احمد فراهیدی یا فراهودی، که دانشمندان دسته دسته گرد او می آمدند، سیبویه را شیفته‌ی دانش نحو و زبان تازی ساخت، همانگونه که پس از چندی سیبویه در دل خلیل جایگاهی بلند برای خود پرداخت و این آغاز شکوفایی سیبویه بود در آفرینش کتاب؛ چرا که از میان آنهمه دانش پژوه، سیبویه بیش از هر کس دیگری اطمینان خلیل را به دست آورد. نشانه های بی شمار این اطمینان در کتاب، به روشنی، پیداست. این کوشش و پژوهش را دنبال می کنیم تا به هنگام نگارش کتاب میرسیم. از تاریخ آغاز و انجام نگارش کتاب هیچگونه آگاهی درستی در دست نیست. نامورترین بازگویی ها نشان می دهد که انجام کتاب کمی پیش از مرگ سیبویه بوده است - آنچه این سخن را استواری

می‌بخشد آنست که سیبویه پیش از خواندن کتابش بر مردم و نیز پیش از آنکه مردم در پیشگاه نویسنده کتاب را بخوانند مرده است و خواندن کتاب نزد نویسنده‌ی آنان کاری بود رایج. تا آنجا که پیداست سیبویه خرسندی کاملی از پرداخت خود در این کتاب - کتاب - به واژه‌های گسترده‌ی دید و تازگی موضوع و بلندمرتبه‌ی او نزد دانشمندان، نداشته است. چند دلیل گواه این سخن است. نخست، آنکه کتاب از دیباچه و بیان نشانه‌های نگارش آن تهی است. دوم، نداشتن پایان بخش و انجامی است که نظریات او را کوتاه کند و به بیان بهره‌هایی که برگرفته است پردازد. سوم، غفلت در پیوند دادن برخی از گواها و نظریه‌ها، در حالی که آزمندی فراوانی در پیوند دادن دسته‌ای دیگر نشان داده است. چهارم، آمیختگی و درهم بودن ترتیب ابواب. پنجم، بودن آنچه به تکرار و دوباره گویی همانند است؛ برای نمونه در باب سوم از جلد نخست به هنگام گفتگواز «مسند» و «مسندالیه» از «مبتدا» و «خبر» و آنچه بدان می‌پیوندد سخن می‌گوید و مجموعه‌ای از نمونه‌ها (امثال) و گواها (شواهد) بر آن می‌آورد. اینک به بابهای دیگر گام می‌نهیم. به باب ۱۳۲ می‌رسیم در همان جلد و بابی به نام «مبتدا». سیبویه در اینجا پیرامون مبتدا و خبر و هر آنچه بدان وابسته است می‌آورد و گویی از یاد برده است که آنچه را در باب سوم گفته است ویژه‌ی مبتدا و خبر بوده است. مهمتر آنکه این بررسی‌ها را سیبویه به صورت نوشته به جای گذاشت، بی آنکه بر آن عنوانی یا نامی نهد.<sup>۳</sup>

نخستین کسی که کتاب را از بصره با خود برد: ابوالقاسم سعید بن مسعدة اخفش است و آن تنها دستنویسی بود که پیش سیبویه نوشته بود. چون سیبویه درگذشت هیچکس کتاب را نخوانده بود. یاران سیبویه ترسیدند که مبادا این دستنویس از میان برود و یا اخفش آنرا به نام خود بخواند و این اثر ارزنده را در پوششی بنهد و نام سیبویه را پنهان سازد؛ از اینرو ابو عثمان مازنی و ابو عمر چرمی که از نام آورترین و نزدیکترین دوستان سیبویه بودند اخفش را فریفتند و کتاب را از چنگ او بیرون آوردند و آنرا میان مردم پراکنده ساختند.<sup>۴</sup> نام کتاب را اخفش میانه شاگرد سیبویه بر نوشته‌های به جای مانده‌ی سیبویه گذاشت تا از دیگر نوشته‌ها و کتابها جدا نماید.<sup>۵</sup> پس از چندی مازنی و چرمی، کتاب را خواندند و بر خود نویسانند؛ بدینگونه کتاب به سه دستنویس افزونی یافت و این گنجینه‌ی ارزشمند از چنگ اخفش بیرون افتاد. این، نخستین هنگام خواندن کتاب بود. اخفش کتاب را با خود به بغداد برد و گزاره‌ها بر آنند که کسائی آنرا پیش او بخواند و پنجاه و یا هفتاد دینار به او تقدیم داشت. فراء کتاب را با دست خود نوشت و به کسائی پیش کش داد. این همان دستنویسی است که به جاحظ رسید و او، آنرا به نام ارزشمندترین چیز، به وزیر محمد بن عبدالملک زیات تقدیم کرد که او را بس خوش آمد.<sup>۶</sup>

این بود به کوتاهی گرد آمدن الکتاب. سیبویه برابر آنچه گذشت خود به درس دادن و نویساندن - کاری که در روزگار او فخر فروشی دانشی شمرده می‌شد - کامیاب نگردید و این دومین ناکامی سیبویه در زندگی چهل و اند سالگی او بود؛ چرا که در برابر خورده‌گیری‌های هم روزگاران، گواه نامبرداری و بزرگداشت علمی خود نشد.

پس از گذشت يك سده از روزگار مرگ سیبویه بیش از بیست کتاب نوشته شد که همگی برای کتاب سیبویه پرداخته گردید. به سخن دیگر، در میانه‌ی سد (۱۰۰) سال پیش از ظهور الکتاب سیبویه، در آسمان فرهنگ اسلامی، به میانگین تنها هر پنج سال کتابی به رشته‌ی نگارش درمی‌آمد که گوشه‌ای از گوشه‌های آنرا مورد گفتگو و بررسی قرار می‌داد.

گسترده‌ی و ژرفای الکتاب بدان اندازه است که سیبویه از نهم‌هایی بی‌جا و دشمنانه برخوردار گردید؛ نا آنجا که نه تنها می‌گفتند الکتاب را او، به تنهایی، نوشته است، بلکه سهم او را در نگارش آن کمتر از دیگر همکاران بر شمرده‌اند.<sup>۷</sup> سرچشمه‌های این تصورات ثعلب و شاگردان اویند، به ویژه ابوبکر انباری که به سیبویه و هر کس دیگر از مردم بصره تعصب سختی می‌ورزید.<sup>۸</sup> و این خود یکی از بهره‌های نابخردانه‌ی دوگانگی و دشمنانه میان دو مکتب بصره و کوفه است. همانند این نهم‌ها را انباری بر پایه‌ی گفته‌ی ثعلب به خلیل احمد هم‌بسته است.<sup>۹</sup>

سرگذشت روزگار کودکی سیبویه در دست نیست تا بتوان بررسی و پژوهشی روانی درباره‌ی او انجام دهد ولی آنچه روشن است - اینست که روح نا آرام او برای به دست آوردن شهرت و نام آوری - بانگش به اینگه زبانش می‌گرفت.<sup>۱۰</sup> شاید نشانگر رنج‌هایی است که در زندگی دیده است و یا کوچک شماری‌هایی است که احساس می‌کرده است.

اکنون به نشست مناظره‌ی سیبویه و کسائی می‌رویم. دانشمندان نحو کوفه: اخفش میانه (سعید)، فرآء و احمر دو دوست کسائی حضور دارند. آنچه در مناظره‌ی «زنبوریه» گفته آمده است چیزی جز دوباره‌گویی نیست. در اینجا به بررسی انگیزه‌ی این مناظره می‌پردازیم: نخست اینکه اصولاً این مناظره يك خیمه‌شب‌بازی سیاسی بود و بیشتر يك کشمکش و دوگانگی میان دو شهر بصره و کوفه را می‌نمود.<sup>۱۱</sup> تا آنجا که به دشمنی آشکاری انجامید؛ ولی دبری نپایید که فراموشی گرفت. سرچشمه‌ی این دشمنی یا دوگانگی سیاسی به رویداد جمل پیوند می‌گیرد. بررسی وضع اجتماعی و سیاسی دو شهر کوفه و بصره می‌تواند موضوع گسترده‌ی جامعه‌شناسی قرار گیرد تا ما را در چگونگی به پا شدن این مناظره و ناکامی سیبویه یاری دهد؛ ولی به کوتاهی می‌توان گفت: بصره را دریا فرا گرفته بود و کشتی‌ها از خلیج فارس به آنجا می‌رسیدند و تازگی‌های خاور زمین و سوداگری آنرا به همراه می‌آوردند. زندگی مردم

آنجا به این محیط بازرگانی شهرنشینی پیوستگی داشت؛ ولی کوفه را دروازه‌های بیابان در آغوش کشیده بود. زندگی مردم کوفه زندگی ساده و تازی سره بود. بدینگونه بصره پر بود از سوداگران دریایی و بازرگانانی که از هندیان، ایرانیان، یهودیان، یونانیان، سریانیان و دیگران بدان سرزمین آمده بودند؛ دانشمندان و اندیشمندانی که در دانشگاه جندی‌شاپور و دیگر کانونهای فرهنگی کهن، فرهنگ خاورزمین را فرا گرفته بودند در میان مهاجران دیده می‌شدند مانند همین بیگانگان در کوفه بودند؛ ولی نه بدان اندازه که در بصره. به سخن دیگر زندگی در بصره با آمیختگی بسیاری از تازی و غیر تازی همراه بود؛ ولی در کوفه عربی سره بود. یکی از بهره‌های این دوگونگی این بود که شکافهای طبقاتی یا شکاف در لایه‌های اجتماعی، در بصره، از میان رفت و یادداشت از میان می‌رفت؛ ولی در کوفه لایه‌های اجتماعی مهمتری آشکارا خود را ادامه می‌دادند. این دوگونگی‌هایی که یاد شد هر کدام در زندگی اندیشمندی و فرهنگی شهر خود مؤثر افتادند. غیر تازیان بسیاری از آگاهانندیها، دانستی‌ها، آیین‌ها و سرشتهای خود را به بصره آوردند؛ از اینرو عناصر فرهنگ یونانی در این شهر پیدا شد و ابن مقفع منطق ارسطو را ترجمه کرد. بصره و کوفه از منطق ارسطو، قیاسی را می‌گیرند؛ ولی بصره قیاس را در آموزشها و بررسی‌های دانش نحو کار می‌گیرد و حقوق‌دانان و فقهای کوفه آنرا در احکام دین به کار می‌برند. عبدالله بن ابی اسحق حضرمی - مرده بسال ۱۱۷ هـ - قیاس را در احکام نحو گسترش داد و ابوحنیفه‌ی ایرانی و شاگردان و هم‌اوردان او آنچه در نص (= کتاب، قرآن و حدیث) نمی‌یافتند قیاس می‌کردند. بصره پیوسته با عنصر بیگانه پیوند داشت؛ به‌ویژه از دانشهای دانشگاه جندی‌شاپور که دانشوران ایرانی، یونانی و سریانی در آنجا بودند سیر آب گردید؛ ولی کوفه از جندی‌شاپور دور بود. ۱۳ در کنار این انگیزه‌ها، همانگونه که یادآور شدیم، انگیزه‌ی سیاسی پس از کشته شدن عثمان در کشمکش میان دوشهر بصره که به‌هوادار عثمان (عثمانیه) و کوفه، به‌دوستان علی (علویه) شناخته شدند پس مؤثر بوده است.

در سده‌ی سوم هجری اختلاف میان شاگردان کسائی و فرام به‌ویژه یحیی ثعلب و میان برجستگان مکتب بصره به‌ویژه محمد بن یزید مجرد - مرده به سال ۲۸۵ هـ - شدت گرفت ولی پس از درگذشت دورا هر مکتبهای بصره و کوفه یعنی ثعلب و میرد جز سایه‌هایی از این کشمکش به‌جای نماند<sup>۱۴</sup>.

شاید نخستین اثرشوم این کشمکش مناظره‌ی سیبویه و کسائی بود. کسائی هر چند ایرانی بود ولی خود را به‌دستگاه فرمانروایی کوفه فروخته بود. چنانکه نامور است امین - فرزند هارون الرشید - در به‌پا ساختن این مناظره دست داشت. یحیی برمکی وزیر هوشمند ایرانی هم در مناظره حضور داشت. موضوع اختلاف میان سیبویه و کسائی را به‌داوری بادیه‌نشینانی که، بیشتر فرام آمده بودند، کشاندند. در اینجا کسائی با بهره‌وری از تغافل سیبویه<sup>۱۵</sup> و سفارش

کسانی به‌امین و یحیای برمکی و دادن رشوه به‌بادیه‌نشینان - که زبان‌شان بر تلفظ تحمیلی کسانی نمی‌گردید - بر او چیرگی یافت.<sup>۱۶</sup>

در مناظره‌ی دیگری که سیوطی در کتاب «الطبقات الکبری» خود به‌درازا آورده است، کسانی به‌همین شیوه‌ی ناجوانمردانه و سیاست مآبانه بر «یزیدی» چیرگی می‌یابد<sup>۱۷</sup>، سیبویه مردی زیرک بود و بردبار هم؛ چرا که اگر جز این بود زندگی خود را بیهوده در کوفه از دست می‌داد و دیگر نمی‌توانست به‌زادگاه خود - شیراز - بازگردد. و ارستگی سیبویه با دریافت ده‌هزار درهم از دست یحیای برمکی<sup>۱۸</sup> تزلزل‌پذیر نیست؛ جز اینکه با چنان دشمنانی سرسخت و شاید به‌جایگاه خاطرات روزگار کودکی خود نمی‌رسید - آنجا که مادرش او را با سبب‌بازی می‌داد و این بار، در بار ستم‌بازه‌ی امین او را به‌بازی گرفت و او از اندوه چیرگی مثنی یاوه‌گر و کاسه‌لیسی آنان، از دانش و خرد انسانی، در جوانی - چهل و اند سالگی - درگذشت<sup>۱۹</sup>.

شرمندگی ظاهری او در مناظره‌ی یادشده، شرمندگی همیشگی دانشمندان دانش نحو را به‌هنگام دست‌یازیدن به‌نگارش کتابی در دستور زبان تازی به‌همراه آورد.<sup>۲۰</sup>

از آنچه گفته‌آمد به‌خوبی پیداست سیبویه تا چه اندازه حساس و باریک‌بین و دوستاندار دانش بوده است. در بصره دو دانشمند تازی‌دان ایرانی هم بودند، هم روزگار سیبویه، ولی هیچکدام نامبردار نشدند: یکی شکست نحوی و دیگری ابو حمزه‌ی خارجی<sup>۲۱</sup>. شکست نحوی در سال ۱۳۰ هـ/ ۷۴۸ م در مدینه مرده است.

بزرگی و نامبرداری سیبویه همین‌بس که در میانه‌ی تاریخ فرهنگ اسلامی، برجسته‌ترین و پاک‌ترین دانشمندان نحو را بدین نام نامیدند یا خود بدان می‌بالیدند که نامبردار به‌این نام باشند.<sup>۲۲</sup>

- 
- ۱- صاعد بن احمد اندلسی تنها سه کتاب را می‌شناسد که همگی گوشه‌های دانش را دربر دارد، «مجسطی» بطلمیوس در هجرت و ستاره‌شناسی، «منطق» ارسطو و «الکتاب» سیبویه، دکتر شوقی ضیف: تاریخ الادب العربی ج ۳، العصر المباسی الاول طبعة الثالثة، ص ۱۲۳، دارالمعارف بمصر.
  - ۲- محمد حسین ساکت (پارسی شده) مقاله‌ی «الکتاب» از دکتر مهدی مخزومی، مجله‌ی وحید، سال ششم، شماره‌ی ۱۲، ص ۱۰۶۵ تهران، آذرماه ۱۳۴۸.
  - ۳- دکتر حسن عون، اول کتاب فی نحو العربیة (سخنرانی استادی)، مجلة کلیة، الاداب، المجلد الحادی عشر، ۱۹۵۷ - مطبعة جامعة الاسکندریة، مصر، ۱۹۵۷.
  - ۴- دکتر مهدی المخزومی، «الکتاب» پارسی کرده‌ی نگارنده، مجله‌ی وحید، سال ششم، شماره‌ی ۱۲، تهران، آذرماه ۱۳۴۸.
  - ۵- دکتر شوقی ضیف: المدارس النحویة، ص ۵۹، دارالمعارف بمصر.
  - ۶- دکتر احمد شلی، تاریخ التریبة اسلامیة (رساله‌ی دکترای احمد شلی در دانشگاه کمبریج) ص ۲۲، الطبعة الاولى، بیروت ۱۹۵۴ و نیز «الکتاب» دکتر مخزومی که یادش گذشت.
  - ۷- دکتر حسن عون، اول کتاب فی نحو العربیة، که یادش گذشت.

۸- گفتارالکتاب (پارسی کرده‌ی نگارنده نوشته‌ی دکتر مهدی مخزومی) بخش دوم، مجله وحید، سال هفتم، ص ۱۸۵، تهران، بهمن ۱۳۴۸.

۹- نگاه کنید به همان گفتار بالا.

۱۰- حافظ جلال‌الدین عبدالرحمن السیوطی، بنية الوعاة والنحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الثاني، الطبعة، الاولى، ص ۲۲۹، مصر ۱۳۸۴ هـ ۱۹۶۵ م و نیز خیرالدین الذرکلی، الاعلام الجزء الخامس، الطبعة الثانية، ص ۲۵۲.

۱۱- الوزير جمال‌الدین ابی الحسن علی بن یوسف القفطی، انباء الرواة علی انباء النحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الثاني، ص ۳۴۸ القاهرة ۱۳۶۹ هـ ۱۹۵۰ م.

۱۲- احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثاني، الطبعة السابعة، ص ۵۱۹۴، مكتبة النهضة المصرية، ۲۹۴ ص ۱۹۶۴ م، ونیز الشیخ محمد الطنطاوی، نشأة النحور تاریخ اشهر اللنخاة، الطبعة الرابعة، ص ۴۱، مصر، مطبعة وادی الملوك ۱۳۷۳ هـ ۱۹۵۴ م و جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربية، الجزء الثاني، ص ۱۳۰ (تحقیق الدكتور شوقی ضیف) دارالهلال مصر.

۱۳- و ۱۴- مصطفی السقاء، نشأة الخلاف فی النحویین البصریین والكوفیین، مجلة مجمع اللغة العربية، الجزء العاشر ص ۹۲-۹۳-۱۹۵۸.

۱۵- مقاله‌ی سیبویه در دائر المعارف اسلام، Encyclopédie de L'Islam, tom III، به قلم «کرنکو Crenkow».

۱۶- گسترده‌ی این مناظره در تاریخ بنداد، بنية الوعاة، انباء الرواة، معنی الیسیپو دیگر کتابها آمده است.

۱۷- ۱۸- السیوطی: بنية الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، ص ۲۲۹ به بعد.

۱۹- لنتنامه‌ی دهخدا زیر کلمه‌ی سیبویه.

۲۰- سخن مانی که گفته است، «هر کس بنخواهد پس از سیبویه کتابی بنویسد شرمند خواهد شد».

۲۱- کارل بروکلمان، تاریخ الادب العربی، الجزء الثاني (ترجمة عبدالحلیم النجار)، ص ۱۳۵، دارالمعارف، بصره، ۱۹۶۱.

۲۲- بشرح زیرین.

۱- محمد بن موسی بن عبدالعزیز الکندی ابوبکر و برخی هم عمر بن صیرفی، زاده شده در سال ۲۸۴ هـ است که چنان به نحو یرداخت که شایسته‌ی گرفتن نام سیبویه گردید و در سال ۳۸۵ هـ در مصر درگذشت.

۲- محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن محمود بن سهل ابونصر التیمی اصفهانی که در سده‌ی چهارم می‌زیست. ادیب، زبان‌دان و دانشمند بود و به سیبویه نامبردار گردید.

۳- علی بن عبدالله بن ابراهیم کوفی، نحو دان مغربی مالکی، نامبردار به سیبویه که پس از سال ۶۰۰ هجری به دنیا آمد و در ۶۶۷ هـ - در قاهره جهان را بدرود گفت (الدکتوره خدیجة الحدیثی، ابنية الصرف فی کتاب سیبویه ص ۴۳ بنداد مكتبة النهضة بنداد ۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۵ م). نیز بتکرید به بنية الوعاة ص ۶۷ و ۱۰۸ و ۳۹۹.